

# دکتر لسلی آلن، حزقیال، سخنرانی ۵، رؤیای خروج جلال خدا از معبد آلوده، امید حزقیال ۱:۸-۱۱:۲۵

لزلی آلن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر لسلی آلن در حال تدریس در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۵ است، رؤیای جلال خدا که معبد آلوده را ترک می‌کند، امید نهایی. حزقیال ۱:۸-۱۱:۲۵

تاکنون بخش اول کتاب حزقیال، فصل‌های اول تا هفتم، را بررسی کرده‌ایم. اکنون بخش دوم را آغاز می‌کنیم که از فصل هشتم شروع می‌شود و تا فصل نوزدهم ادامه دارد. فصل‌های هشتم تا یازدهم که این بار به آنها می‌پردازیم، تحت سلطه‌ی رؤیای جلال خدا هستند و معبد آلوده را رها می‌کنند.

ما در فصل ۱۲ به شرح اعمال نمادین و سپس در فصل‌های ۱۳ تا ۱۹ به پیشگویی‌های داوری خواهیم پرداخت. همانطور که به یاد دارید، این همان الگوی مؤلفه‌هایی بود که در بخش اول داشتیم. بنابراین، تا اینجا، در نحوه‌ی تنظیم کتاب، منطق نسبتاً خوبی وجود دارد.

در ادامه، باید درباره ساختار مطالب بیشتر صحبت کنیم، اما اینجا نکات اصلی هستند. مانند فصل اول، با یک تاریخ شروع می‌شود. اکنون، قالب زمانی استاندارد را داریم که در بقیه کتاب خواهیم یافت.

در فصل اول، این باید با ویرایش انجام می‌شد، زیرا حزقیال به سادگی به سی‌امین سال خود اشاره کرده است. اما در آن زمان، در فصل اول، ژوئیه ۵۹۳ بود. و اکنون به سپتامبر ۵۹۲ رسیده‌ایم.

بنابراین کمی بیش از یک سال بعد، این آغاز بخش دوم تاریخ‌گذاری شده است. و البته، این یک سند دقیق است که با تعیین تاریخ، این یک تجربه نبوی واقعی بوده است. این نشان می‌دهد که واقعی است و آنچه گفته می‌شود را تأیید می‌کند.

فصل‌های ۸ تا ۱۱ از این جهت که یک چارچوب دارند، یک کل منسجم هستند. و این چارچوب، سه آیه اول، یعنی تجربه رؤیایی آیات ۱ تا ۳ فصل ۸ است. این آغاز رؤیا است. و سپس وقتی به پایان فصل ۱۱ آیات ۲۴ تا ۲۵ می‌رسیم، به پایان رؤیا اشاره خواهیم کرد.

رؤیایی که او در فصل دوم می‌بیند بسیار شبیه به چیزی است که در فصل اول می‌خوانیم. این شخصیت ماوراءالطبیعه، و مسلماً خدا. نگاه کردم و شخصیتی شبیه انسان دیدم.

زیر آنچه که به نظر می‌رسید کمرش باشد، آتش بود. و بالای کمرش، مانند ظاهری درخشان با کهربای درخشان بود. و بنابراین همان شکل در آنجا برای او ظاهر می‌شود.

اما قبل از آن، باید به محیط انسانی اشاره کنیم. من در سال ششم، در ماه ششم، در روز پنجم ماه، در خانه‌ام نشسته بودم و بزرگان یهودا پیش من نشسته بودند. و بدیهی است که آنها برای مشورت با او آمده بودند.

و او به عنوان شخصیتی صاحب قدرت در نظر گرفته می‌شود. و این تصور ایجاد می‌شود که این بزرگان مسئول اردوگاه کار اجباری بوده‌اند. و این یک اردوگاه کار اجباری خودگردان بود و آنها مسئولیت آن را بر عهده داشتند.

و آنها، بدیهی است، برای شنیدن پیامی از حزقیال آمده‌اند. اما دست خداوند در آنجا بر من فرود آمد. ما این فعل قوی را داریم: افتاد.

واو! او، این یک رؤیا یا یک پیام مهم است. و همینطور هم هست. و بنابراین، ما با شخصیت الهی در رؤیا آشنا می‌شویم.

و چیزی شبیه به یک دست دراز کرد و طره ای از سرم را گرفت، او را بلند کرد، و سپس روحی مرا فرا گرفت و مرا بین زمین و آسمان بلند کرد و در رؤیاهای خدا به اورشلیم آورد. حال، در فصل ۱، ما یک پرواز فیزیکی داشتیم. نه، در فصل ۳ بود، در پایان آن رؤیای اول.

ما این شناوری را داشتیم، و جرمی از نظر فیزیکی به اردوگاه کار اجباری منتقل شد. نمی‌دانم چقدر دور بود. اما به نظر می‌رسد این متفاوت است.

او در یک خلسه فرو می‌رود، و این یک تجربه‌ی رؤیایی است که احساس می‌کند به بالا کشیده می‌شود. اما در تمام این مدت، او همانجا روی صندلی‌اش نشسته است. و او هنوز هم آنجاست، در پایان فصل ۱۱، وقتی که از خلسه بیرون می‌آید.

بنابراین، این نوع متفاوتی از شناوری است. او احساس می‌کند که این یک تجربه خلسه است. آیه ۴ آیه بسیار مهمی است.

او را به مکانی نزدیک معبد آورده‌اند. و در آیه ۳، بگذارید بگویم که مجموعه‌ای از صحنه‌های رؤیایی وجود دارد. چهار صحنه رؤیایی وجود دارد.

و این حرکت از یکی به دیگری وجود دارد. اول از همه، در صحنه‌های ۳ تا ۶، سپس ۷ تا ۱۳، سپس ۱۴ و در نهایت، ۱۶ و ۱۷ است. و بنابراین این اولین صحنه‌ای است که او در محوطه معبد نشان داده، ۱۵، شده است.

دشوار است. این حرکت به طور دقیق در امتداد و در نهایت به داخل حیاط معبد ترسیم شده است. و دیدن اینکه این حرکت از کجا شروع می‌شود و چگونه پیش می‌رود، چندان آسان نیست.

اما به احتمال زیاد، در ابتدا شاهد خواهیم بود که حزقیال درست داخل دیوار شهر، درست داخل دروازه شمالی دیوار شهر، به دربار آورده می‌شود. و سپس او از طریق دروازه دیگری در دیوار مجموعه کاخ حرکت می‌کند. و یک رؤیای دیگر نیز وجود دارد.

او از دروازه حیاط بیرونی معبد عبور می‌کند و در نهایت، وارد محوطه معبد می‌شود. و به این ترتیب، سلسله‌ای از وقایع رخ می‌دهد.

و در هر مورد، او منظره‌ای وحشتناک را نشان داده است. این برای حزقیال وحشتناک می‌بود، و مطمئناً برای خدا وحشتناک است که چنین پرستشی در جریان است. اما این پرستش بت پرستانه است، که نباید اتفاق بیفتد.

با عبادت در خارج از محوطه معبد در آن حیاط بین دیوار شهر و دیوار مجموعه کاخ شروع می‌شود. ما باید یک سوال اساسی در مورد این صحنه‌ها بپرسیم. آیا این یک تجربه اسکایی است؟ آیا این یک تجربه زنده است که حزقیال، در حالت خلسه‌اش، به اورشلیم برده می‌شود؟ مثل تلویزیونی است که روشن می‌شود و او از جایی به جای دیگر می‌رود و می‌بیند چه اتفاقی می‌افتد.

آیا این چیزی است که اتفاق می‌افتد؟ یا به طور جایگزین، آیا به او ویدئویی نشان داده می‌شود که از صحنه‌های مختلف، اتفاقات مختلف در زمان‌های مختلف تشکیل شده است. و آنها در یک ویدئو گرد هم می‌آیند و سپس به حزقیال این ویدئو نشان داده می‌شود. و به نظر می‌رسد پیشنهاد دوم درست باشد زیرا یکی از این رؤیاها مربوط به زنانی است که در مراسم سوگواری برای خدای تموز، خدای بابلی، شرکت می‌کنند.

این به ویژه دین زنان بود، پرستش تموز. او هر سال می‌مرد و به دنیای مردگان برده می‌شد و زنان در جشن‌های سوگواری شرکت می‌کردند. اما این اتفاق در یک ماه خاص رخ می‌داد، که برای ما اواسط ژوئن تا اواسط ژوئیه است.

و بنابراین، این در ماه سپتامبر نبود. در واقع، این زمان دیگری بود، و این ماه دیگری است. و بنابراین، به نظر می‌رسد اینها ویدیوهای جداگانه، صحنه‌های ویدیویی متفاوت هستند، و نه پخش زنده‌ای که او همه را همزمان می‌بیند، که در واقع در زندگی واقعی در حال وقوع است.

بنابراین، در مورد این رؤیای اول، توضیحات زیادی باید ارائه شود. و او در آیه ۴ این تصویر حسادت را نشان می‌دهد که حسادت را برمی‌انگیزد. و بدیهی است که این یک تصویر بت‌پرستانه است، تصویری از یک خدای بت‌پرست.

و نباید باشه، نباید باشه. بیرون از محوطه معبد، درسته. اما اونا نباید این بت بت‌پرست رو بیستن.

و به حق، این حسادت وجود دارد که نباید چنین باشد. باید فقط خدای یگانه اسرائیل، یهوه، پرستش شود. آیه ۴ نکته مهمی را مطرح می‌کند.

جلال خدای اسرائیل آنجا بود، مانند رویایی که در دره دیده بودم. خب، آن رویای فصل اول بود. و آن تخت متحرک با خدایانی بود که بر تخت نشسته بودند و موجودات زنده سکویی را که تخت بر روی آن قرار داشت، نگه می‌داشتند.

و این جلال خدای اسرائیل است. و بنابراین این اولین گام مهم است زیرا خواهیم دید که حضور خدا در معبد قرار است معبد را ترک کند و حضور خدا به تخت متحرک منتقل شود. به تدریج، با ادامه این فصل‌ها، این حرکت را گام به گام، در مراحل مختلف، به شکلی بسیار دراماتیک خواهیم دید.

و قبل از آن، یادتان هست وقتی داشتیم فصل اول را بحث می‌کردیم، از حضور خدا در قالب یک آموزه بسیار پیچیده صحبت کردیم. خدا می‌تواند در مکان‌های مختلف به اشکال مختلف حضور داشته باشد. و بنابراین، در این فصل، دو حضور خدا وجود دارد.

همانطور که اغلب به ما گفته می‌شود، حضور خدا در معبد، در قدس الاقداس، بالای صندوق عهد، بر تخت نشسته بر فراز کروی‌بیاں وجود دارد. حضور واقعی آنجاست. اما اکنون ما این حضور دیگر را داریم که جلال نامیده می‌شود، این حضور متحرک.

و بنابراین، این حضور دوگانه وجود دارد. و این باور بسیار وجود دارد که خدا می‌تواند در مکان‌های مختلف و با درجات مختلف حضور داشته باشد. و بنابراین، او در این فصل به دو شکل حضور دارد.

این مهم است زیرا آن حضور دوگانه قرار است به یک حضور واحد تبدیل شود و حضور خدا در معبد به زودی از بین خواهد رفت. به صحنه دوم در فصل ۷، آیه ۷ می‌رسیم. خوب، در پایان صحنه اول، آیه ۶، خدا توجه را به این تصویر حسادت جلب می‌کند.

ای انسان فانی، می‌بینی چه می‌کنند؟ چه کارهای زشت و پلیدی که خاندان اسرائیل اینجا مرتکب می‌شوند تا مرا از معبد دور کنند. همین برای بیرون راندن من از معبد کافی است. و این هشدار است که این اتفاق واقعاً قرار است رخ دهد.

با این حال، شما هنوز هم شاهد پلیدی‌های بزرگتری خواهید بود. آن کلمه کلیدی از فصل‌های قبلی، به ویژه فصل ۵، در اینجا مورد استفاده قرار گرفته است. در اینجا، به معنای مذهبی، چیزی که از نظر مذهبی بسیار اشتباه بود.

اما بعد به صحنه بعدی از این چهار صحنه می‌رسیم. و یک سوراخ در دیوار وجود دارد. و یک اتاق کنار دروازه بعدی وجود دارد.

حزقیال می‌توانست از این سوراخ نگاه کند و ببیند چه اتفاقی دارد می‌افتد. و خدا به او می‌گوید که دیوار را بزرگتر کند و از آن بالا برود و نگاه بهتری بیندازد و ببیند واقعاً چه اتفاقی دارد می‌افتد. و این هم از آن پلیدی بزرگتر.

و دیوارهای این اتاق آنجا بودند. و تصاویری روی آن بود - انواع موجودات خزنده و حیوانات نفرت‌انگیز که احتمالاً نمایانگر خدایان بودند.

و تمام بت‌های خاندان اسرائیل. و این تصاویر وحشتناک وجود داشت. و در مقابل آنها ۷۰ نفر از بزرگان خاندان اسرائیل بودند.

حزقیال یکی از آنها را به عنوان نایر، پسر شافان، که او را هنگام زندگی در اورشلیم می‌شناخت، می‌شناسد. او یکی از بزرگانی است که آشکارا این تصاویر خدایان بت‌پرست را می‌پرستند.

هر کدام مجمر خود را در دست داشتند و ابری معطر از بخور به آسمان بالا می‌رفت. استفاده از مجمر و سوزاندن بخور وظیفه کاهنان بود. اما در اینجا افراد غیر روحانی به عنوان بخشی از عبادت بت‌پرستانه خود به این کار مشغول بودند.

و بار دیگر، شوک الهی در این پرسش تعجبی در آیه ۱۲ آشکار می‌شود. ای انسان فانی، آیا دیدی که بزرگان خاندان اسرائیل در تاریکی چه می‌کنند؟ هر کدام در خانه‌ی تصاویر خود. ظاهراً در این اتاق، اتاق‌های مختلفی وجود داشته است.

و هر یک از بزرگان در اتاق خود به مجموعه‌ای از تصاویر خاص روی دیوار نگاه می‌کردند و مشغول عبادت خصوصی خود بودند. اما او گفت، خوب، اتفاقات بیشتری در راه است و بدتر از این هم در راه است.

او در آیه ۱۳ می‌گوید: «شما شاهد اعمال شنیع بزرگتری خواهید بود که آنها مرتکب می‌شوند.» بنابراین، این مقدمه‌ای بر صحنه سوم در آیات ۱۴ و ۱۵ است. و این زنان در نزدیکی دروازه شمالی صحن بیرونی معبد نشسته اند.

و آنها تموز، این خدای بابلی، را می‌پرستند. و همانطور که گفتم، این نوعی پرستش بود که به ویژه زنان به آن می‌پرداختند. و در ماه‌های ژوئن و ژوئیه، آنها برای مرگ سالانه این خدا سوگواری می‌کردند.

و او به دنیای مردگان می‌رود. اما این [شخص] در یهودا توسط زنان یهودیه پرستش می‌شود. و این چیز وحشتناکی است.

اما هنوز اتفاقات بدتری در راه است. و به آخرین صحنه رؤیایی در این مجموعه در آیات ۱۶ و ۱۷ می‌رسیم. و این در صحن داخلی خود معبد است.

و ۲۵ مرد بین ایوان معبد و قربانگاه قربانی‌های سوختنی ایستاده بودند. و پشتشان به معبد بود، که بسیار توهین‌آمیز بود زیرا آنجا جایی بود که خدا حضور داشت. بخشی از حضور خدا

و آنها خورشید را می‌پرستیدند. آنها خدای خورشید را می‌پرستیدند. و احتمالاً سپیده دم بود.

آنها رو به شرق ایستاده بودند، خورشید در حال طلوع را می‌پرستیدند و سجده می‌کردند. این چیز وحشتناکی است. این توهین به خداست زیرا آنها به خدایی که در خود معبد پشت سر آنهاست، پشت می‌کنند.

آنها رو به شرق هستند. و معبد در سمت غرب آن صحن داخلی معبد قرار دارد. و خداوند در آیه ۱۷ توجه را به این موضوع جلب می‌کند.

و او می‌گوید، ای انسان فانی، آیا این را دیده‌ای؟ و این فریاد حیرت‌زده از جانب خدا شنیده می‌شود. و می‌گوید، می‌بینید، آنها شاخه را به بینی خود نزدیک می‌کنند. ما نمی‌دانیم این به چه معناست.

ممکن است این حق وفاداری به خدای خورشید بوده باشد. اما ما واقعاً نمی‌دانیم. بنابراین، من با خشم عمل خواهم کرد.

آنچه در آیه ۱۷ داریم، در واقع یک اتهام است. و گفته‌های خدا تاکنون اتهاماتی در توصیف اتفاقات وحشتناکی بوده که در حال رخ دادن است. اما اکنون، به بخش دوم پیشگویی داوری می‌پردازیم.

بنابراین، مجازاتی که خواهد آمد. و دو بخش اتهام و مجازات همانطور که اغلب در پیشگویی عهد عتیق با آن کلمه مرتبط هستند، بنابراین، تنها نتیجه باید این باشد که من با خشم عمل خواهم کرد.

نه چشمم رحم می‌کند و نه رحمی. دیگر شانس برایشان نمانده. این وحشتناک است.

بدترین اتفاق باید بیفتد. اگرچه آنها با صدای بلند در گوش من فریاد می‌زنند، نه، نه، لطفاً ما را نجات دهید. من به آنها گوش نخواهم داد.

حالا، به فصل ۹ می‌رویم. و حالا اتفاق جداگانه‌ای در حال رخ دادن است. و در واقع، این نتیجه‌ی مجازات در کلام داوری است. و خدا در آیه ۱ فریاد می‌زند. او با صدای بلند در گوش من فریاد زد و گفت: ای جلادان شهر، هر کدام با سلاح ویرانگر خود در دست، نزدیک بیایید.

و اینجا طنز ماجرا اینجاست. ما همین الان به این فکر افتادیم که شاید آن عبادت‌کنندگان با صدای بلند فریاد می‌زنند و درخواست بخشش می‌کنند. اما در مقابل آنها، صدای بلند خداست که غالب است.

ها ها، نه. آنها آخرین شانس خود را داشته‌اند، و نابودی در شرف وقوع است. و ما اینها را داریم، چیزی که می‌توانیم آنها را فرشتگان نابودگر بنامیم.

این شش مرد با سلاح‌هایشان برای کشتار. اما بعد، مطمئن نیستم که آیا... بله، شش نفر بودند. و بعد یکی دیگر هم بود.

فرشته دیگری هم بود، مردی ملبس به لباس کتانی که دوات تحریری در کنارش داشت. او یک کاتب بود. او یک کاتب فرشته‌گون بود.

و ما فکر می‌کنیم، خب، او آنجا چه کار می‌کند؟ و خواهیم فهمید. آنها داخل رفتند و کنار قربانگاه برنزی، آن قربانگاه قربانی سوختی، ایستادند. و بنابراین ما آنجا هستیم.

این آماده‌سازی برای صحنه‌ی بعدی است. و در نهایت آنها قرار است کارهای جداگانه‌ی خود را انجام دهند. شش فرشته نابودی خود را انجام می‌دهند و سپس آن دیگری، که هنوز نمی‌دانیم چه کاری انجام می‌دهد.

به آیه سوم می‌رسیم که دوباره به آن تخت متحرک اشاره شده است. نه، اینجا صحبت از تخت متحرک نیست. باید خیلی مراقب باشیم چون کلمه جلال را می‌بینیم و بدیهی است که داریم درباره حضور خدا صحبت می‌کنیم.

اما کدام حضور؟ آیا حضور معبد است، یا حضور متحرک؟ و اگر با دقت نگاه کنیم، این حضور معبد است که اکنون جلال خدای اسرائیل نامیده می‌شود و از کروی، سازه کروی که بر آن قرار داشت، به آستانه خانه بالا رفته است. از قدس الاقداس بیرون آمد و به ایوان معبد آمد. و این تجلی باشکوه خدای اسرائیل در آنجا بود.

اما این شوم است. همیشه آنجا در آن اتاق تاریک در قدس الاقداس است. اما اکنون درخشان است و حزقیال می‌تواند آن را در ایوان معبد ببیند.

بنابراین، این اولین مرحله از خروج از قدس الاقداس است. در همین حال، به این صحنه دیگر برمی‌گردیم و به ما گفته می‌شود که نقش آن کاتب آسمانی چیست. خداوند مردی را که لباس کتانی پوشیده بود و جعبه نوشته را در کنار خود داشت، فراخواند و به او گفته شد که از شهر عبور کند و با قلم و جوهر خود علامتی بر پیشانی افراد خاصی بگذارد و آنها نجات خواهند یافت.

آنها نجات خواهند یافت. قرار نیست همه نابود شوند. و این بازماندگان، به عنوان کسانی توصیف شده‌اند که از تمام فجایعی که در آن رخ می‌دهد، آه و ناله می‌کنند.

و بنابراین، این تضاد آشکار را بین تعداد کمی که باید نجات داده شوند و احتمالاً بقیه که باید نابود شوند، کسانی که مرتکب اعمال زشت می‌شوند، مشاهده می‌کنید. و سپس فرمانی به شش فرشته‌ی نابودگر وجود دارد که برای انجام کار وحشتناک خود فراخوانده شده‌اند. و ارتباط نزدیکی بین فصل ۹ و ۱۸.۸ وجود دارد. چشم من رحم نخواهد کرد و من نیز رحم نخواهم کرد.

خب، این برداشت شده است. این قرار است نگرش ویرانگران باشد. و سپس در موارد مختلف... همچنین در آیه ۸:۱۸ از خشم خدا ذکر شده است.

و این در آیه ۸، هنگامی که خشم خود را بر اورشلیم می‌ریزی، برداشت شده است. و بنابراین، این نتیجه وجود دارد. آیه ۸:۱۸ دستور کار را مشخص می‌کند و فصل ۹ تحقق آن دستور کار است.

و بنابراین، خانه باید نجس شود. باید کشتار شود، و اجساد باید در محوطه معبد و خود معبد قرار داده شوند، و آن را نجس کنند تا دیگر نتوان از آن برای عبادت استفاده کرد. و خدا، همانطور که خدا این کار را می‌کند، و همانطور که آنها این دستور را می‌دهند، و همانطور که کار خود را انجام می‌دهند، در حالی که آنها در حال کشتن بودند و من تنها مانده بودم، من به روی خود افتادم و فریاد زدم، در اینجا در آیه ۸ پروردگارا، آیا همه کسانی را که از اسرائیل باقی مانده‌اند نابود خواهی کرد، همانطور که خشم خود را بر اورشلیم می‌ریزی؟ ما اغلب حزقیال را با صدای خودش نمی‌یابیم، اما در اینجا می‌بینیم

ما قبلاً یک بار این را داشتیم، و این دومین بار است. اما او واقعاً نقش نبوی را ایفا می‌کند، نقشی که پیامبران کلاسیک عموماً داشتند، مگر اینکه به آنها گفته می‌شد این کار را نکنند، مانند مورد ارمیا. پیامبران کلاسیک دو وظیفه داشتند

، یکی اعلام کلام نابودی خدا به مخاطبان نشان بود، اما دیگری یک کار مخفی، یک کار پنهان شفاعت بود. او خدا، لطفاً آنها را نجات بده. اوضاع را برایشان خیلی بد نکن

ای خدا، به آنها فرصت دیگری بده. و نمونه بارز آن، البته، در کتاب عاموس، در فصل ۷، آیات ۲ و ۵ آمده است. و عاموس رویایی از نابودی سرزمین و مردم می‌بیند. و عاموس می‌گوید: ای خداوند، خدایا، مرا ببخش، التماس می‌کنم.

یعقوب چطور می‌تواند تحمل کند؟ او خیلی کوچک است. و خداوند کوتاه آمد. من به آنها فرصت دیگری می‌دهم. و سپس در آیه ۵، رویای دیگری از نابودی وجود دارد، از آنچه که احتمالاً اتفاق خواهد افتاد

و عاموس دوباره شفاعت می‌کند و دوباره همان حرف را می‌زند. و خداوند منصرف می‌شود، آن شفاعت، آن دعای نبوی، قدرت دعا. و خدا می‌گوید، بسیار خوب، من به آنها فرصت دیگری می‌دهم.

« این نخواهد شد. و بنابراین، ما ادامه می‌دهیم، اما به فصل ۸ و آیه ۲ می‌رسیم، جایی که خداوند می‌گوید: «پایان بر قوم من اسرائیل رسیده است. من دیگر هرگز از آنها نخواهم گذشت»

من دیگر کوتاه نمی‌آیم. آنها فرصت‌هایشان را داشته‌اند. از فرصت‌هایشان برای توبه استفاده کرده‌اند و این کار را نکرده‌اند.

و این هم از این. و این هم از حزقیال که در حال انجام این خدمت شفاعت است. و بعداً نمونه دیگری از انجام این کار توسط حزقیال را خواهیم دید.

اما در آیه ۹، این توضیح وجود دارد که چرا مجازات باید اتفاق بیفتد. گناه بسیار بزرگ است. زمین پر از خونریزی است.

شهر پر از انحراف است. بنابراین، نه تنها گناهان مذهبی، بلکه گناهان اخلاقی و اجتماعی نیز توسط مردم مرتکب می‌شدند. و مردم توجیهی برای این کار داشتند.

آنها گفتند، خداوند این سرزمین را ترک کرده است و خداوند نمی‌بیند. خداوند ما را ترک کرده است. او ما را رها کرده است.

او ما را به دشمن تسلیم کرد و رفت. خب، این کاملاً درست نبود، اما به یک معنا درست بود، زیرا تقریباً پیشگویی از آنچه قرار بود اتفاق بیفتد بود. اما آنها این دیدگاه را داشتند که خدا از صحنه روزگارشان ناپدید شده است.

مهم نیست چه کار می‌کنیم. او ما را نمی‌بیند. دیگر قرار نیست ما را تنبیه کند.

او نمی‌تواند آن را ببیند. پس، اشکالی ندارد. و اما در مورد من، چشم من رحم نخواهد کرد و من هم رحم نخواهم کرد.

و این پژواک دیگری از آیه ۱۸: ۸ است. و بنابراین، دستور کار گام به گام در حال انجام است. و سپس در آیه ۱۱، مرد گزارش می‌دهد و می‌گوید، من کارم را انجام داده‌ام. من نشان خود را بر سر کسانی که قرار است نجات یابند، گذاشته‌ام.

من همانطور که به من دستور داده بودی، عمل کردم. و این تضاد بین کاتب مطیع و قوم نافرمان خدا وجود دارد که ما همین الان درباره‌اش شنیدیم. اما در واقع این یک مقدمه است.

این آیه آخر در واقع مقدمه‌ای بر فصل ۱۰ است، زیرا کاتب قرار است کار دیگری انجام دهد. خدا عملاً می‌گوید: «من کار دیگری برای شما دارم که انجام دهید.» اما ابتدا، در فصل ۱۰، به آیه ۱ می‌رسیم. نگاه کردم و بالای گنبدی که بالای سر کروبیان بود، آن فلک، آن سکو به سکوی تخت تبدیل شد و چیزی بالای آنها ظاهر شد، چیزی شبیه یاقوت کبود به شکل تخت.

و این یادآوری است که آن حضور دیگر خدا آنجا بوده است، نه فقط حضور معبد که اکنون پس از ترک قدس الاقداس در ایوان معبد ظاهر می‌شود، بلکه در صحن، در حیاط، در حیاط داخلی، این تخت سیار با حضور دیگر خدا در یک تجلی الهی وجود داشته است. اما این یک یادآوری است، یک یادآوری کوچک از اینکه متن به کجا خواهد رفت زیرا این دو حضور قرار است در نهایت با هم ادغام شوند و یکی شوند، فقط روی تخت سیار. اما به وظیفه جدیدی که کاتب دارد برمی‌گردیم، اما در آیه ۲، تاکنون، وقتی از او نام برده شده، کیف نوشتنش را با قلم و جوهر در کنارش داشته است، اما اکنون آن را ندارد.

او به مردی که لباس کتانی پوشیده بود گفت، پس او کاتب نیست. او کار دیگری دارد که باید انجام دهد. من کاری دارم که می‌خواهم تو انجام دهی که اصلاً کاتب بودن نیست. برای این کار به قلمت نیازی نداری.

به درون آسیاب زیر کروبیان بروید. دستان خود را با زغال‌های سوزان از میان کروبیان پر کنید و آنها را بر روی شهر بپاشید. آیا در فصل ۱ به یاد دارید که آن رؤیا را زیر سکو و بین آن موجودات زنده دیدیم؟ در این تجلی داوری، آتش، آتش، آتش، آتش داوری وجود داشت.

و این، دوباره به ما یادآوری می‌شود، دوباره وارد می‌شود. این درون آسیاب زیر کروبیان است. دستان خود را با زغال‌های سوزان پر کنید زیرا او موجودی ماوراءالطبیعه است؛ او می‌تواند این کار را بدون سوزاندن دستانش و پراکنده کردن آنها در سطح شهر انجام دهد.

و بنابراین آن آتش داوری در واقع بر شهر افکنده خواهد شد. متوجه می‌شویم که موجودات زنده‌ی باب ۱ اکنون کروبیان نامیده می‌شوند. در تمام طول باب ۱۰، این کلمه جدید را برای آنها خواهیم یافت.

آنها موجودات زنده‌ای نیستند که شبیه انسان باشند؛ آنها کروبیانی هستند که بدن حیوانی با چهره انسانی دارند. اما چرا این تغییر عنوان؟ این با آن کروبیان، آن مجسمه‌ها، آن تصاویر در قدس الاقداس و آن تصاویر طلایی که تخت نامرئی خدا را در قدس الاقداس نگه می‌داشتند، مرتبط است. اما اکنون، حضور خدا در نهایت از یک دسته کروبیان به دسته دیگر کروبیان منتقل می‌شود.

و بنابراین، این پیوند وجود دارد، این مجسمه‌های درباریان خدا. آنها توصیف شده‌اند، عنوان آنها اکنون به این موجودات زنده زیر عرش متحرک داده شده است. در آیه ۳، کروبیان در ضلع جنوبی خانه ایستاده‌اند.

آن اعمال شنیعی که انجام می‌شد، همگی در ضلع شمالی بودند، از دروازه شمالی وارد می‌شدند و از دروازه شمالی دیگری عبور می‌کردند و سپس از دروازه شمالی معبد و به همین ترتیب ادامه می‌یافتند. و آنجا جایی بود که آن اعمال شنیع رخ می‌داد. اما این تخت متحرک در فاصله بسیار دوری در ضلع جنوبی معبد، در طرف دیگر، قرار داشت، تا جایی که می‌توانست در محدوده معبد از آن اعمال شنیع دور بماند.

و در این لحظه، ابری صحن داخلی را پر کرد. می‌خواستیم در مورد آن آتش، شما را به مزمور ۱۸ ارجاع دهیم، جایی که ما یک تجلی الهی داریم. مزمور ۱۸، در آیه ۸، همانطور که خدا نازل شد، دود از بینی او بالا رفت، آتش از دهانش زبانه کشید، زغال‌های درخشان از او شعله‌ور شدند.

و این آتش داوری بود که خدا قرار بود علیه دشمنان پادشاه به کار ببرد. و خدا آنجا سوار بر یک کروبی است. بنابراین، آن حرکت خدا که از آسمان به زمین می‌آید، در مزمور ۱۸، در آیه ۱۰، سوار بر یک کروبی است.

و بنابراین، نوعی یادآوری از چنین بخشی وجود دارد. اما چیزی که می‌خواهیم به شما اشاره کنم این ظهور جلال است؛ جلال خداوند از کروبی، از ساختار کروبی، تا آستانه خانه بالا رفت. و ما به آنچه در آیه ۳:۹ به ما گفته شد، برمی‌گردیم که این جلال خدا در حضور معبد اوست که از ساختار کروبی به آستانه خانه منتقل می‌شود.

و خود معبد از ابر پر شده بود، و صحن از درخشش جلال خداوند سرشار بود. و این باید ما را به یاد وقف معبد سلیمان بیندازد. معبد سلیمان ساخته شد، و پوسته‌ای خالی بود، اما سپس خدا وارد شد، و خود را آشکار کرد، نه تنها با آن حضور در تاریکی قدس الاقداس، بلکه با تجلی باشکوهی از تجلی الهی.

و ابر، معبد را پر کرد. و در اول پادشاهان، باب ۸، آیات ۱۰ تا ۱۱ به ما گفته شده است که ابری خانه خداوند را پر کرد، به طوری که کاهن به دلیل ابر نتوانست بایستد و خدمت کند.

زیرا جلال خداوند خانه خداوند را پر کرده بود. و این طنز غم‌انگیز اینجاست: جلالی که در آغاز استفاده از معبد سلیمان ظاهر شد، اکنون در پایان، زمانی که قرار است معبد را ترک کند، دوباره ظاهر می‌شود.

و بنابراین، یک یادآوری وحشتناک از آغاز پرستش، و اکنون پایان پرستش باید اتفاق بیفتد. و یک تجلی الهی درخشان مشابه، این رؤیت این حضور معبد، که در غیر این صورت در قدس الاقداس نامرئی خواهد بود اما در آیه ۶، به مرد یادآوری می‌شود که کارش را انجام دهد، و شرح داده می‌شود که چگونه این کار را انجام داد.

از آیه ۸ به بعد، یا آیه ۹، ما یک متن طولانی داریم که در آن توصیفی از کروبیان و چرخ‌ها داریم. اما سپس در آیه ۱۵، یک بار دیگر به روایت برمی‌گردیم. و کروبیان، حالا نوبت کروبیان تخت متحرک است.

آنها آماده‌ی حرکت می‌شوند. خداوند آن حضور مقدس‌ترین معبد را با آن حضور تخت متحرک ادغام کرده است. و این تخت متحرک به بالا، بالاتر و بالاتر خواهد رفت.

کروبیان برخاستند و با موجودات زنده‌ی فصل ۱ یکی شدند. دوباره همان صحنه تکرار می‌شود. در آیه ۱۵، اینها موجودات زنده‌ای بودند که من کنار رود کیمبار دیدم. و وقتی کروبیان حرکت کردند، چرخ‌ها در کنارشان حرکت کردند.

و کروبیان بال‌های خود را برافراشتند تا از زمین برخیزند. و بنابراین، چرخ‌ها مدتی در امتداد زمین حرکت می‌کنند، و سپس بال‌ها تکان می‌خورند، و تخت ارابه بالا می‌رود. و روح موجودات زنده در آنها بود، و چرخ‌ها و موجودات زنده را متحرک می‌کرد.

و آنچه در آیه ۱۸ به ما گفته شده است، این است که جلال خداوند از آستانه خانه بیرون آمد و بر فراز کروبیان ایستاد. این حرکت واقعی است. حضور، حضور معبد، با حضور تجلی الهی در آیه ۱۸ ادغام می‌شود.

و بعد آنها شروع به حرکت می‌کنند، شروع به حرکت می‌کنند. و [شء] [بالا می‌رود. و اول از همه، در امتداد زمین حرکت می‌کند.

و به سمت دروازه حیاط داخلی معبد می‌رود، که قبلاً حدود ۵۰ یارد از جایی که تخت متحرک قرار داشت، فاصله داشت. و بنابراین، آنها به راه خود ادامه می‌دهند. به سمت شرق می‌رود.

در آیه ۲۰، بار دیگر، نوعی همذات‌پنداری با موجودات زنده و چهار چهره وجود دارد و آنها به حرکت خود ادامه می‌دهند. و بنابراین، حضور معبد با حضور تخت متحرک ادغام می‌شود و دیگر در معبد نیست. حال این روایت در ۱۱:۲۲ ادامه می‌یابد.

کروبیان بال‌های خود را با چرخ‌هایی که در کنارشان بود، برافراشتند و جلال خدای اسرائیل بر فراز آنها قرار گرفت. و جلال خداوند از میان شهر بالا رفت و بر کوهی در شرق شهر متوقف شد. و حزقیال این آخرین نگاه را دارد.

این آخرین دیدگاه اوست. در آنجا او تخت متحرک را در برابر افق شرقی می‌بیند، که همان کوه عظیم زیتون است، و تخت متحرک آن در راه بازگشت به آسمان است. مطمئناً حضور خدا دیگر در معبد نیست.

و این پایان این رؤیا است. اما در عین حال، به روایت عبادت در محوطه معبد برمی‌گردیم. با این تفاوت که در این مورد، این عبادت نیست، بلکه فعالیت غیراخلاقی در محوطه معبد است.

و این ادامه‌ی آن چهار صحنه‌ای است که قبلاً داشتیم. ۲۵ مرد بودند و حزقیال دو نفر از آنها را شناخت. یکی یازنیا بود، ظاهراً یازنیای دیگری بود، زیرا پدر دیگری داشت، و دیگری فلتیا، از مقامات قوم.

و به نظر می‌رسد که آنها بزرگان اورشلیم هستند. و حزقیال دو نفر از آنها را از دوران قبل از تبعید خود به یاد آورد. و آنها چه کار می‌کردند؟ خب، خدا می‌گوید، ای انسان فانی، اینها مردانی هستند که در این شهر نقشه‌های شرارت‌آمیز می‌کشند و مشورت‌های شیطانی می‌دهند.

آنها اعضای شورای شهر هستند و نقشه‌های شومی در سر دارند. و دارند چه کار می‌کنند؟ می‌گویند هنوز وقتش نرسیده و به ساختن خانه نزدیک هم نیستند. این شهر مثل دیگ است و ما مثل گوشت

و به نظر می‌رسد چیزی که اتفاق می‌افتاد این بود که، تحت پوشش قانون‌گذاری، اموال در شهر مصادره می‌شد. خانه‌ها از صاحبانشان گرفته می‌شد. و مقامات شهری آنها را تصاحب می‌کردند

و مالکان کشته می‌شدند. و این ما را به یاد صحنه‌ای در شمال اسرائیل، در زمان اخاب، می‌اندازد، جایی که اخاب می‌خواست تاکستان نابوت را که در همسایگی‌اش بود، تصاحب کند. و ایزابل گفت عزیزم، می‌توانم این کار را برایت انجام دهم.

و او را به خیانت متهم کرد. و بنابراین تاکستان به دارایی سلطنتی تبدیل شد و شاه اخاب آن را تصاحب کرد. و بنابراین، در اینجا نیز از قانون‌گذاری نادرست استفاده مشابهی می‌شود.

و این چیز وحشتناکی است. و آنها از این استعاره استفاده می‌کنند، این شهر دیگ است و ما گوشت. اینجا فقط برای ما جا هست.

جایی برای آن صاحبان خانه نیست. ما آنها را خواهیم کشت. ما مردمی هستیم که خانه‌های آنها را تصاحب می‌کنیم.

و بنابراین ما نیازی به ساختن خانه‌های خودمان نداریم. می‌توانیم خانه‌های دیگران را تصاحب کنیم. و اتفاقات وحشتناکی در شورای شهر رخ می‌دهد.

و این هم از این. و این اتفاق در ملک معبد، در این جلسه شورا، در حال رخ دادن است. و بنابراین این اتهام از جانب خدا، در آیات ۵ و ۶ و غیره، وجود دارد.

شما بسیاری را در این شهر کشتید و خیابان‌هایش را از کشته‌شدگان پر کردید تا اموالشان را تصاحب کنید، و بنابراین، این آیه استعاره‌ای را که در آیه ۷ آمده است، برمی‌گزیند. کشته‌شدگانی که در شهر قرار داده‌اید، گوشت هستند. و این شهر، دیگ است.

اما شما از آن بیرون رانده خواهید شد. و استفاده مجدد از این استعاره به این معنی است که این مشاوران به شهر تعلق ندارند. در واقع متعلق به آن شهروندان خوبی بود که اموالشان از آنها گرفته شد.

آنها گوشت درون دیگ پخت و پز بودند. اما مشاوران جایی در دیگ پخت و پز نداشتند. آنها باید بیرون آورده شده و به دست بیگانگان سپرده می‌شدند، آیه ۹، که بر شما داوری خواهند کرد.

با شمشیر خواهی افتاد. و به نظر می‌رسد که این رؤیا با رؤیاهای دیگر متفاوت است. رؤیاهای دیگر صحنه‌های زنده نبودند، بلکه مانند صحنه‌های ویدیویی بودند که حزقیال می‌دید.

اما در این مورد، این یک صحنه زنده است. و او چیزی را می‌بیند که واقعاً در آن زمان اتفاق می‌افتد. و او آنجاست، و این داوری را از جانب خدا پیشگویی می‌کند.

و در آیه ۱۳، هنگامی که من نبوت می‌کردم، فلیطیا، پسر بنایا، مُرد. او به همین سادگی افتاد و مُرد.

و آن را به مقامات خارجی تحویل ندادند و توسط آنها نکشند. او درجا مرد. در آن لحظه، حزقیال درخواست دیگری برای شفاعت می کند.

او وظیفه نبوی شفاعت را از آن خود می کند. من به روی خود افتادم و با صدای بلند فریاد زدم و گفتم: ای خداوند، آیا تو تمام بازماندگان اسرائیل را نابود خواهی کرد؟ این آغاز نابودی کامل قوم خداست. و او به شدت نگران است.

در نهایت، در آیات ۱۴ تا ۲۱ به پیام جدیدی می رسیم. همانطور که گفتم، آیات ۲۲ تا ۲۴ به آن رؤیایها، آن سلسله رؤیایها پایان خواهند داد. اما در همین حال، در آیات ۱۴ به بعد، پیام دیگری از جانب خدا داریم.

و ما باید با دقت در مورد این پیام فکر کنیم. آیا به یاد دارید، ما دیده ایم که در میان پیام های داوری، نگاهی مشتاقانه به دوره پس از سال ۵۸۷ وجود دارد که حزقیال در نیمه دوم کتاب به آن خواهد پرداخت؟ و به نظر می رسد که آیات ۱۴ تا ۲۱ متعلق به این مجموعه پیام های هستند که نه به دوره قبل از سال ۵۸۷، بلکه به دوره پس از آن مربوط می شوند.

و در آیه ۱۵، خداوند به حزقیال مشکلی را مطرح می کند. و این درباره شرایط پس از تبعید صحبت می کند. زمانی که بله، کسانی که اکنون در تبعید هستند، پس از سال ۵۸۷ میلادی هستند. و بنابراین، این تبعید عمومی رخ داده است.

اما افرادی بودند که پس از سال ۵۸۷ در یهودا زندگی می کردند. و جالب اینجاست که نام آنها در کتاب مرثی آمده است. این کتاب درباره مردمی است که در آن سرزمین باقی می ماندند.

اما در اینجا، ارزیابی بسیار منفی از آن افراد وجود دارد. آنها رفته اند، و ساکنان اورشلیم گفته اند که آنها از خداوند دور شده اند. این سرزمین به ما به عنوان یک دارایی داده شده است.

آنها شروند، تبعیدی ها، و آنها قوم شروری هستند. خدا آنها را برده است. و ما مانده ایم.

ما آدم های خوبی هستیم. ما آدم های خوبی هستیم. و بنابراین، ما هنوز این سرزمین را به عنوان دارایی از جانب خدا داریم.

اما آنها از خداوند دور شدند. و بنابراین، آنها به تبعید طولانی رفتند. و بعداً خواهیم دید که این دیدگاه وجود دارد، که این نگرش خصمانه بین این دو گروه وجود دارد.

و کسانی که در سرزمین باقی مانده اند، دیگران را به خاطر گناهان خودشان به خاطر تبعید شدن سرزنش می کنند. اما خودشان را از آن مجازات معاف می کنند. و بنابراین اکنون از طریق حزقیال پیامی دلگرم کننده برای تبعیدیان می آید.

بنابراین، بگو، و به ۵۸۷ تبعیدی که ۵۹۷ تبعیدی را افزایش داده اند، بگو. بنابراین بگو، اگرچه من آنها را به دوردست ها در میان ملت ها منتقل می کنم. ۵۸۷ تبعید اکنون در گذشته است.

و اگرچه آنها را در میان کشورها پراکنده کردم، اما برای مدتی کوتاه برایشان پناهگاه بوده ام. یا تا حدودی در کشورهایی که به آنها رفته اند.

حضور خدا هنوز برای تبعیدیان یک واقعیت است. و این مکان مانند یک پناهگاه بوده است، درست همانطور که خدا قبلاً در آن معبد حضور داشت.

خدا نوعی معبد برای تبعیدیان است. و او هنوز در میان آنها حضور دارد. به یاد داشته باشید، این حضور می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد.

و خدا می‌توانست به یوشع بگوید، من با تو خواهم بود و در کار تو به تو کمک خواهم کرد. و بنابراین خدا با آن تبعیدیان است. حضور او مانند نوعی پناهگاه با آنهاست.

جدید. آیا این یک عنصر RSV و ما نمی‌دانیم چگونه آن را ترجمه کنیم. برای مدتی کوتاه، متن یا حاشیه کوچک اما واقعی از حضور است؟ یا حضوری موقت است قبل از اینکه دوباره حضور کامل در سرزمین وجود داشته باشد؟ ما کاملاً مطمئن نیستیم.

اما به هر حال، تأیید حضور خدا با تبعیدیان است. و البته این، تا حد زیادی یکی از ویژگی‌های خدمت حزقیال پس از سال ۵۸۷ و پیشگویی‌های نجات‌بخش او است.

و بنابراین وعده‌ای مبنی بر بازگشت از تبعید داده می‌شود. در آیه ۱۷، شما را از میان قوم‌ها جمع خواهم کرد و سرزمین اسرائیل را به شما خواهم داد. و هنگامی که آنها به آنجا برسند، همه چیزهای نفرت‌انگیز و همه پلیدی‌های آن را از آنجا دور خواهند کرد.

من به آنها یک قلب یا شاید یک قلب جدید خواهم داد. دو قرائت وجود دارد. و روح جدیدی در درونشان خواهم نهاد.

دل سنگی را از تن آنها بیرون خواهم آورد و دلی گوشتین به آنها خواهم داد تا از فرایض من پیروی کنند. این دل در جای خود، چنانکه بود، باز خواهد گشت.

در فصل ۳۶ و در آیات ۲۶ و ۲۷. قلبی تازه به شما خواهم داد. روحی تازه در درونتان خواهم نهاد.

دل سنگی را از تن تو بیرون کرده، دلی گوشتی به تو خواهم داد. روح خود را در اندرون تو خواهم نهاد و تو را به پیروی از فرایض خود و به رعایت احکامم وادار خواهم کرد. این وعده‌ای برای آینده است.

و اینجا دوباره مطرح شده است. همانطور که استعاره نگهبان برای حزقیال در باب ۳۳، در باب ۳ نیز مطرح شد. بنابراین، وعده ۳۶ به ۵۸۷ تبعیدی نیز در باب ۱۱ مطرح شده است. و بنابراین این انتظار در اینجا وجود دارد.

پیامی مستقیماً به تمام آن گروه تبعیدی. اما یک هشدار هم وجود دارد. نیشی در دم وجود دارد.

آیا به آیه ۲۱ توجه کرده‌اید؟ اما کسانی که دلشان به دنبال چیزهای نفرت‌انگیز و پلیدشان می‌رود، اینها تبعید شدگان هستند. در حالی که هنوز در آن سرزمین هستند.

، چه در تبعید باشند و چه حتی وقتی به سرزمین خود بازگردند، اعمالشان را بر سر خودشان خواهم آورد. خداوند متعال می‌گوید. به یاد داشته باشید که ما در مورد دو نوع داوری صحبت می‌کردیم.

آن داوری بنیادی که منجر به سقوط اورشلیم در سال ۵۸۷ شد. و سپس داوری با J. داوری با حرف بزرگ در مقیاسی کوچکتر اما بسیار واقعی. خوب، این همان داوری کوچکتر است. J. حرف کوچک

اغلب به آنها وعده می‌داد، می‌گفت که شروطی نیز همراه آنها وجود دارد. همانطور که قبلاً دیده‌ایم، این کاملاً مشخصه خدمت حزقیال است.

بنابراین، اتفاقات خوبی در راه است، اما منتظرش باشید. وظیفه‌ای بر دوش شماست که به این وعده‌ها عمل کنید. قبل از اینکه بیایند و وقتی که بیایند

و در نهایت به صحنه اصلی آن رؤیاهای برمی‌گردیم. رؤیاهایی که حزقیال در حالت خلسه خود دید. و آخرین نگاه او به تخت متحرک بر فراز کوه زیتون

بالای اورشلیم. و سپس در پایان آیه ۲۴ می‌گوید: «آنگاه رؤیایی که دیده بودم از من دور شد و من تمام چیزهایی را که خداوند به من نشان داده بود، به تبعیدیان گفتم»

او از خلسه‌اش بیرون می‌آید. و بزرگان هنوز در کنارش نشسته بودند. شاید برای بزرگان، شاید چند ثانیه طول کشیده باشد

این خواب‌های واقعی، مگه نه؟ آدم می‌تونه کلی تجربه رو از سر بگذرونه. و وقتی از خواب بیدار می‌شی و به ساعت نگاه می‌کنی، می‌بینی فقط چند دقیقه‌ست که چرت می‌زنی. و خوب، من باید در مورد تمام این خواب‌هایی که دیدم برات تعریف کنم

و بنابراین، او به آنها می‌گوید. اما این تجربه خلسه‌ای است که حزقیال از سر گذرانده است. اما آن رؤیای اصلی یک تصویرسازی دراماتیک گرافیکی بود

اینکه اورشلیم بی‌دفاع رها شده است. خدا رفته است. شعارهای قدیمی الهیات صهیون

خدا در میان شهر است و شهر تکان نخواهد خورد. خدا پناهگاه و نیروی آن است. قبلاً هم همینطور بود

اما اکنون دیگر اینطور نیست. و بنابراین، باید با نابودی روبرو شود. خدای اسرائیل معبد را ترک کرده است

و حضور سنتی او در آنجا دیگر صادق نبود. و او آن را به دشمنان اسرائیل سپرد. تا مأموران او در مجازات راه‌های شیرانه‌شان باشند

نفرت‌های مذهبی و نفرت‌های اجتماعی و اخلاقی. دیگر جایی برای خدا باقی نمانده بود. و در نهایت، دیگر جایی برای قوم خدا در اورشلیم باقی نمانده بود

دفعه‌ی بعد باید از باب ۱۲ شروع کنیم. از ۱۲:۱ تا ۱۴:۱۱. آیه‌ی ۱ تا فصل ۱۱، آیه‌ی ۲۵

این دکتر لسللی آلن در حال تدریس در مورد کتاب حزقیال است. این جلسه ۵ است، روای جلال خدا که معبد آلوده را ترک می‌کند، امید نهایی. حزقیال ۱:۸-۱۱:۲۵